

ما جا مانده بودیم



شب سه‌شنبه بود که حسین شمس‌سیان تماس گرفت و گفت گزارشی از روند بیماری حاجی تهیه کنم من اما نتوانستم، دست آخر قلم را رها کردم تا هر طور می‌خواهد روی کاغذ بدود. گاهی نوشتن خیلی سخت می‌شود آن‌قدر که دلت می‌خواهد دستت از کاغذ و قلم و کیبورد بکشی و اصلا به هیچ چیز فکر نکنی! مخصوصا اگر یک چیز قدیمی و بیخ گلویت چسبیده باشد و راه نفست را ببندد، نوشتن از حاج حسن هم برای من سخت بود. رفتن سراغ خاطرات شبرینی که حالا باید تهیه‌ای و بدون حضور حاجی در ذهنم ورق بزنم کار آسانی نیست اما حالا نمی‌دانم از دست قضاقت یا ریشخند قدر که چون منی با این قامت کوتاه و قلم نیم‌بند باید بنشینند و از مرد بی‌ادعای عرصه فرهنگ و رسانه یعنی حاج حسن شایانفر بنویسد!

اولین بار که حاج حسن شایانفر را دیدم در صفحه وبکی‌پدیای فارسی بود یا این توضیف: بازجوی سابق زندان اوین! که احتمالا باید از این شرح حال عرصه به اندام‌مان می‌افتاد تا یک وقت خدای ناکرده نزدیک او هم نشویم. روزگار ما چه‌راهی صد و هشتاد درجه متفاوت از چیزی که این دانشنامه اینترنتی می‌گفت به من نشان داد. در واقع وبکی‌پدیا و هزار و یک دانشنامه دیگر باید در مقابل حاج حسن لنگ می‌انداخته‌اند. حاجی یک دایره‌المعارف رجالی ناطق و صادق بود که اطلاعاتش را بی‌دریغ در اختیار دلسوزان نظام قرار می‌داد اما اگر برایش مشخص می‌شد طرف مقابل دغدغه اسلام و انقلاب ندارد لب از لب باز نمی‌کرد و حتی یک سند هم در اختیارش نمی‌گذاشت.

حاج حسن در کیهان بیشتر از آنکه مدیر باشد پدر بود. برای مجردها دنبال زن و زندگی بود، برای متأهل‌ها دنبال خانه، برای خانه‌دارها دنبال وام و تسویه بدهی‌ها؛ خودش هم برای بچه‌ها ضامن می‌شد و کارشان را راه می‌انداخت. گاهی در مسواری که ناگزیر بودیم با یکی از بچه‌ها در کیهان قطع همکاری کنیم؛ باز هم این حاج حسن بود که حاضر می‌شد چنین خبری را به او بدهد، پای منافع کیهان که به میان می‌آمد ذراه می‌فکر و چهره خودش نبود، صریح و صمیمی خبر قطع همکاری را می‌داد و البته اول از همه برای آن فرد به دنبال شغل مناسب و آبرومند دیگری می‌گشت.

در روز کاری که چهارچوب‌های تنگ مدیریتی در کشور به سستی‌های جان‌وار می‌پذیرد، حاج حسن مرد میدان دادن به جوانان سیود. جوانانی که حاجی به کیهان آورد بعدها هر کدام منشأ اثری شدند. از مشاور رئیس‌جمهور و معاون وزیر و نماینده مجلس بگیر تا مدیرعاملی خبرگزاری‌های مطرح کشور، مدیرمسئولی و سردبیری نشریات مختلف و تحلیل‌گران کارکشته آسیای میانه یا یکی از دست‌فروشان خیابان لاله‌زار را به کیهان آورد و مشغول به کار شد. امروز او یکی از خبرنگاران متعدد و حرفه‌ای در یکی از رسانه‌های مطرح کشور محسوب می‌شود.

حاجی از آن جور مدیران نبود که در پیچ و خم‌های اداری رسیدن به دفترش و گرفتن وقت ملاقات صدبار پشیمان شوی و به خوت بد و بیراه بگویی. اولین باری که با دفترش تماس گرفتم خودش گوشی تلفن را برداشت، حرف‌هایم را که شنید برای همان روز یعنی چند ساعت بعد وقت ملاقات به من داد. آنقدر این پیشنهاد غیر قابل‌پیش‌بینی بود که امتناع کردم و قرار ملاقات را برای فردا گذاشتم. از فردای آن روز که برای یک انتقاد مناس ساده به دفتر حاج حسن شایانفر رفتم تا امروز کیهان شده است محل کار و زندگی‌ام. این هم از خصوصیات حاج حسن بود. حاجی در کیهان زندگی می‌کرد از صبح تا شب و

گاهی تا پاسی از شب بی‌وقفه کار می‌کرد. آذم نامه ۱۳۸۹ بود که سندرم گیلن‌باره به سراغش آمد. خودش می‌گفت تا دم مرگ رفتم و برگشتم. حتی تا آخر هم عوارض این بیماری در جسمش بود و آزارش می‌داد. آن روزها پلک زدنشان تقریبا قطع امید کرده بودند. روزهای بود که فقط پلک چشمش را می‌توانست تکان دهد و حتی قدرت تکلم هم نداشت. ایامی می‌آید یکی از این روزها برای اینکه او را به صحبت کردن وادار کنند حروف الفبا را روی یک تخته نوشتند و جلوش گرفتند. با انگشت به تک تک حروف اشاره می‌کردند و حاجی هر حرفی که مد نظرش بود را با انگشت می‌چشم تأیید می‌کرد. دست آخر که همه حروف را با کتار گذاشتم شده بود: «سر خم می‌سلامت، شکند کار سبوی …»

وقتی به پیام فطلی‌نژاد در کیهان میدان داد، خیلی از دوستانش گله کردند. بعضی خود‌های پیام را نفوذی خواندند و به حاجی طعنه زدند، فداکاری‌های آن طرف آب هم حاجی را بازجو خواندند که به تواب‌نامه‌ای اتمال پیش مشغول است. نمره کار حاج حسن با پیام شد دو جلد کتاب در نقد جریان روشنفکری و بسیاری مطالب منتشر شده و منتشر نشده دیگر که هنوز هم مرجع بسیاری از پژوهش‌ها و مقالات جبهه فرهنگی انقلاب است. من میدیدم زخم زبان برخی به ظاهر دوستان را که در آن روز و رنج جسمانی‌اش را آن روزها با طعنه به مطالبی که در پاورقی کیهان منتشر کرده ربط می‌دادند اما حاجی خودش این حرف‌ها را می‌شنید و به کارش ادامه می‌داد. خیلی اکراه داشت کارهایش را دیگران انجام دهند. در ایامی که مریض بود و توانایی راندگی نداشت مؤسسه کیهان یک راننده را در اختیار گذاشته بود تا رفت و آمد حاجی تسهیل شود اما آخر هم طاقت نیاورد و با رنج جسمانی‌ی که داشت خودش پشت فرمان نشست. انومبلیش یک پراید سفید بود که شایب مدیران این روزها چنین اتومبیلی را دون شان خود حساب می‌کنند، از همان شاهکارهای صنعت خودروسازی که هر روز یک جور بازی در می‌آورد! اما همان پراید یک دنده‌ای که به زحمت دنده‌اش عوض می‌شد برای حاجی کافی بود تا او را به اتاق کوچکش در طبقه دوم کیهان

اولین بار و یکی از معدود دفعاتی که حاج حسن شایانفر مقابل دوربین تلویزیون نشست، در مهرماه ۱۳۸۶ و برای مجموعه مستند «راز آرم‌گدون» بود. اگرچه دو بار دیگر نیز برای فصل‌های بعدی همین مجموعه به سرمان منت گذارد و در قاب تلویزیون قرار گرفت. مجموعه‌ای که با راهنمایی‌ها و همت بی پایان همین حاج حسن، پایه و بنیادش گذارده شد و در ۴ سری و ۱۰۴ قسمت تولید شد و دادوهوار خیلی از دشمنان این کشور و ملت را که حقیقت خودشان یا اعوان و انصار و یا اسلاف و اجدادشان در این مجموعه بیان شده بود، درآورد!

وقتی در آن روز گرم تابستان سال ۸۶ در آن دفتر کوچک حاج حسن که دور تا دورش را قفسه‌های پر از کتاب فرا گرفته و روی میز و طبقه‌هایش هم تا ارتفاع زیادی کتاب و پوشه و کاغذ و مجموعه اسناد چیده شده بود، برای گرفتن راهنمایی و نشانه‌های راه و چاه، با او به گفت و گو نشستم، هنوز خیلی چیزها را از موضوع مجموعه نمی‌دانستم.

حدود یک سال قبل ترش یعنی اواخر شهریور ۱۳۸۵ بود که حاج حسن از علاقه و شوقی که برای تحقیق و پژوهش دربارۀ تاریخ انقلاب اسلامی و نهضت امام نشان می‌دادم، اصرار داشت به کارهای ماندگار نوشتاری و تصویری دربارۀ این تاریخ و قرار بود درباره تاریخ انقلاب و البته زاویه‌های نو و با تکیه براسناد آن طرف‌آبی‌ها، مکتوبی ارائه نمایم.

اما در یکی از روزهای اوایل بهار ۸۶ که در همان دفتر کوچک می‌نشستیم و گپ

یادنامه



شاهد بودم که در موارد متعدد دیگر برای ساخت مجموعه‌های مستند تاریخی، به او

مراجه می‌کردند و حاجی از هیچ کمکی دریغ نمی‌کرد. منبع معرفی می‌کرد، راهنمایی می‌نمود، برای کمک کارشناسان و اساتید مختلف که می‌شناخت، بی‌گیری می‌کرد و در چند مورد هم نگارنده را فراخواند تا اگر کمکی از دستم برمی‌آید، انجام دهم.

بعد از آن بیچارگی سخت و مشکوک زمستان ۸۹ تعریف می‌کرد در آن روزهای سخت ICU چه تعداد از همان دوستان مشهور و گمنام به دیدنش آمدند که امروز برخی‌شان دعوت حق

به یاد مرحوم حاج حسن شایانفر

شاید اغراق نباشد ادعا کنم مجموعه‌ای که با

همه کاستی‌ها و کمبودها و علیرغم در دسترس نبودن بسیاری اسناد به عنوان «نیمه پنهان» به

چاپ رسید، یکی از معتبرترین و ماندگارترین منابع تاریخی مکتوب به شمار می‌آید که می‌تواند منبع مستندی برای پژوهش نسل امروز و آیندۀ در زمینه‌های مختلف تاریخی باشد.

شاید اغراق نباشد ادعا کنم مجموعه‌ای که با همه کاستی‌ها و کمبودها و علیرغم در دسترس نبودن بسیاری اسناد به عنوان «نیمه پنهان» به چاپ رسید، یکی از معتبرترین و ماندگارترین منابع تاریخی مکتوب به شمار می‌آید که می‌تواند منبع مستندی برای پژوهش نسل امروز و آیندۀ در زمینه‌های مختلف تاریخی باشد.
شاید اغراق نباشد ادعا کنم مجموعه‌ای که با همه کاستی‌ها و کمبودها و علیرغم در دسترس نبودن بسیاری اسناد به عنوان «نیمه پنهان» به چاپ رسید، یکی از معتبرترین و ماندگارترین منابع تاریخی مکتوب به شمار می‌آید که می‌تواند منبع مستندی برای پژوهش نسل امروز و آیندۀ در زمینه‌های مختلف تاریخی باشد.

شاید اغراق نباشد ادعا کنم مجموعه‌ای که با همه کاستی‌ها و کمبودها و علیرغم در دسترس نبودن بسیاری اسناد به عنوان «نیمه پنهان» به چاپ رسید، یکی از معتبرترین و ماندگارترین منابع تاریخی مکتوب به شمار می‌آید که می‌تواند منبع مستندی برای پژوهش نسل امروز و آیندۀ در زمینه‌های مختلف تاریخی باشد.
شاید اغراق نباشد ادعا کنم مجموعه‌ای که با همه کاستی‌ها و کمبودها و علیرغم در دسترس نبودن بسیاری اسناد به عنوان «نیمه پنهان» به چاپ رسید، یکی از معتبرترین و ماندگارترین منابع تاریخی مکتوب به شمار می‌آید که می‌تواند منبع مستندی برای پژوهش نسل امروز و آیندۀ در زمینه‌های مختلف تاریخی باشد.

شاید اغراق نباشد ادعا کنم مجموعه‌ای که با همه کاستی‌ها و کمبودها و علیرغم در دسترس نبودن بسیاری اسناد به عنوان «نیمه پنهان» به چاپ رسید، یکی از معتبرترین و ماندگارترین منابع تاریخی مکتوب به شمار می‌آید که می‌تواند منبع مستندی برای پژوهش نسل امروز و آیندۀ در زمینه‌های مختلف تاریخی باشد.

شاید اغراق نباشد ادعا کنم مجموعه‌ای که با همه کاستی‌ها و کمبودها و علیرغم در دسترس نبودن بسیاری اسناد به عنوان «نیمه پنهان» به چاپ رسید، یکی از معتبرترین و ماندگارترین منابع تاریخی مکتوب به شمار می‌آید که می‌تواند منبع مستندی برای پژوهش نسل امروز و آیندۀ در زمینه‌های مختلف تاریخی باشد.

شاید اغراق نباشد ادعا کنم مجموعه‌ای که با همه کاستی‌ها و کمبودها و علیرغم در دسترس نبودن بسیاری اسناد به عنوان «نیمه پنهان» به چاپ رسید، یکی از معتبرترین و ماندگارترین منابع تاریخی مکتوب به شمار می‌آید که می‌تواند منبع مستندی برای پژوهش نسل امروز و آیندۀ در زمینه‌های مختلف تاریخی باشد.

صفحه ۷
دوشنبه ۲۹ آبان ۱۳۹۶
اول ربیع‌الاول ۱۴۳۹ – شماره ۳۱۷۷۳

برای نیمه پنهان حسین شریعتمداری

حمید رسایی

بسیاری از ما کیهان را به حسین شریعتمداری می‌شناسیم و بی تردید این شناخت درستی است چرا که در هر مجموعه‌ای، مدیر تشکیلات است که جهت‌گیری‌ها و خط مشی‌های کلی را تعیین می‌کند، اما با این همه بد نیست بدانیم که در کنار این فرمانده ارزشمند رهبر انقلاب در کیهان، نیروی توانمند دیگری به نام حسن شایانفر بود که خشاب‌های برادر حسین را برای مقابله با جریان نفاق پر می‌کرد و کیهان را به سنگری برای حفظ انقلاب مبدل کرده بود. مرحوم حاج حسن شایانفر را باید نیمه پنهان شریعتمداری نامید، زوجی که یکی با قلم و بیانش و دیگری با سخن و اسنادش، سال‌های سال در سنگری به نام کیهان، برای دفاع از ولایت و خط امام و رهبری کم‌نگذاشتند و این رسانه را به ملجا و مامن جریان حزب الله تبدیل کردند.

اصطلاح «برادر حسن و برادر حسین» را اولین بار سعید حجاربان در روزنامه تجدید نظرطلب و افراطی صبح امروز باب کرد و بر سسر زبان‌ها انداخت. سعید حجاربان که روزگاری همکار برادر حسن و برادر حسین در سازمان زندان‌ها بود و بر خلاف این دو که به فعالیت فرهنگی اعتقاد داشتند، معتقد به سختگیری رزن‌دانیان بود، در تمام این سال‌ها هر چه کوشید تا بتواند کیهان را نماد خشونت طلبی معرفی کند، هرگز نتوانست.

تیم اطلاعاتی حزب مشارکت، علیرغم اینکه با برنامه ریزی و سرمایه‌گذاری روی قتل‌های زنجیره‌ای، توانسته بودند به صورت وزارت اطلاعات نظام اسلامی پنجه بکشند، اما در برابر مرکز اسنادی که برادر حسن به همراه جمعی از شاگردان و دوستداران انقلاب در مرکز پژوهش‌های کیهان بنیان نهاده بود و محصولش را هر روز در قالب اخبار ویژه، گزارش‌ها، بردازش‌های خبری ومجموعه نیمه پنهان



از مهمترین ویژگی‌های شایانفر را باید دوری او از شهرت دانست. علیرغم اینکه در بسیاری از جمله در خلق بسیاری از جنگ نرم و از جهات کتاب‌های فرهنگی تا تحقیق و انتشار کتاب‌های مهم و اثرگذار، گرایش به دنیا، حب ریاست و مقام را نمی‌توانستیم. شایانفر پیدا کنید. حاج حسن نه فقط در کیهان که در پرورش بسیاری از رویش‌های انقلاب هم مؤثر بود. بسیاری از دوستانی که امروز در قائم‌کارشناس در عرصه رسانه‌ای افتادند و به مقام و منصبی رسیده‌اند، روزگاری نیروهای او بوده‌اند که حاج حسن استعدادهشان را کشف کرد و آنها را برای دفاع از انقلاب پرورش داد.

سال ۱۳۷۲ بود که به واسطه یکی از دوستان طلبه با حاج‌حسن شایانفر آشنا شدم. آن روز من طلبه سال هفتم حوزه علمیه قم بودم و مانند بسیاری از طلاب جوان، دغدغه‌های دینی و انقلابی در دلم موج می‌زد اما جرات جاری کردنش بر زبان و کاغذ نداشتم. آشنایی با برادر حسن، فرصتی بود تا اندک اندک این احساس درونی روی کاغذ بیاید و تبدیل به مقاله و کتاب شود و بر زبان جاری شود. حاج حسن شایانفر نه فقط جرأت نوشتن پژوه در حوزه مسائل سیاسی را در امتثال من پرورش داد که پس از یک سال، پای مثل من را به محافل گرم دانشجویی و حضور در سخنرانی‌های سیاسی و مجالس پرشی و پاسخ باز کرد.

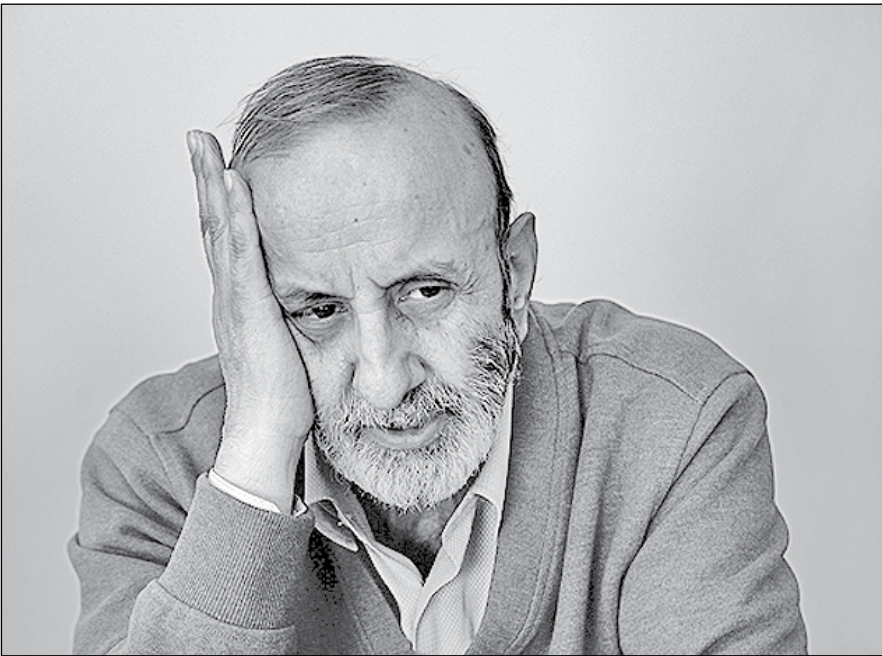
اسفند سال ۷۸ بعد از حوادث تلخ کودی دانشگاه و قتل‌های زنجیره‌ای، وقتی وزیر ارشاد وقت دولت خامنی (مجاهدیان) تمام‌قد از جریان نفوذی آن روز در مطبوعات دفاع می‌کرد و مطبوعات دوم خود را، به سنگری برای هجمه به ارزش‌های دینی و انقلابی تبدیل شده بود، اولین تحصن حوزه علمیه در سال‌های بعد از انقلاب رقم خورد. در همان ایام تدوین کتابی درباره این تحصن که با حضور برخی از مراجع تقلید و علمای اعلام همراه بود را شروع کردیم، کتاب که آماده چاپ شده، به دلیل فضای حاکم در ایام پس از دوم خرداد، برخی از دوستان مصلحت‌اندیشی کردند که این کتاب را به نام مستعار منتشر کنما! با حاج حسن در کیهان مشورت کردم، پاسخ جالبی داد: اگر به آنچه نوشته‌ای اعتقاد نداری یا در آن شک داری به نام مستعار منتشرش کن ولی اگر به آنچه می‌نویسی اعتقاد داری، به نام خودت منتشرش کن و پای هزینه‌های آن هم مقاومت کن.

هربار که به تهران می‌آمدم، یکی از ملاقات‌های ما با حاج حسن در اتاق کوچک‌ام پر از کتاب و مجله‌های قدیمی و جدید او در کیهان بود. مرحوم شایانفر از جمله چهره‌های سیاسی و فرهنگی بود که به خود بسوزن می‌پولتن این نهاد و آن دستگاه اداره نمی‌شد و عمیقا معتقد بود که برای ادامه زندگی حاکم در ایام پس از دوم خرداد، برخی از دوستان مصلحت‌اندیشی کردند که این کتاب را به نام مستعار منتشر کنما! با حاج حسن در کیهان مشورت کردم، پاسخ جالبی داد: اگر به آنچه نوشته‌ای اعتقاد نداری یا در آن شک داری به نام مستعار منتشرش کن ولی اگر به آنچه می‌نویسی اعتقاد داری، به نام خودت منتشرش کن و پای هزینه‌های آن هم مقاومت کن.

شاید اغراق نباشد ادعا کنم مجموعه‌ای که با همه کاستی‌ها و کمبودها و علیرغم در دسترس نبودن بسیاری اسناد به عنوان «نیمه پنهان» به چاپ رسید، یکی از معتبرترین و ماندگارترین منابع تاریخی مکتوب به شمار می‌آید که می‌تواند منبع مستندی برای پژوهش نسل امروز و آیندۀ در زمینه‌های مختلف تاریخی باشد.

شاید اغراق نباشد ادعا کنم مجموعه‌ای که با همه کاستی‌ها و کمبودها و علیرغم در دسترس نبودن بسیاری اسناد به عنوان «نیمه پنهان» به چاپ رسید، یکی از معتبرترین و ماندگارترین منابع تاریخی مکتوب به شمار می‌آید که می‌تواند منبع مستندی برای پژوهش نسل امروز و آیندۀ در زمینه‌های مختلف تاریخی باشد.

شاید اغراق نباشد ادعا کنم مجموعه‌ای که با همه کاستی‌ها و کمبودها و علیرغم در دسترس نبودن بسیاری اسناد به عنوان «نیمه پنهان» به چاپ رسید، یکی از معتبرترین و ماندگارترین منابع تاریخی مکتوب به شمار می‌آید که می‌تواند منبع مستندی برای پژوهش نسل امروز و آیندۀ در زمینه‌های مختلف تاریخی باشد.



را لیبیک گفته‌اند. با خیلی‌ها از دوست و رفیق و نارفق و دشمن ارتباط داشت و خیلی‌ها او را می‌شناختند و به پنهان‌های مختلف تماس می‌گرفتند، به دیدارش می‌آمدند و با او مشورت می‌کردند. یک جوری سبک‌ساز بود، اما با نارفق و دشمنان مرزبندی داشت. در روزهای پایانی آخرین سرآمزش می‌گفت یکی از فتنه‌گران که زمانی با ایشان همکار بوده، از طریق فردی پیام فرستاد و برایش آرزوی سلامتی کرد، اما او پاسخ داد که: «حتمی ششود تو هم آرزوی سلامتی برای دشمنان اسلام و انقلاب بکنی و از دل اینشان حشر و نشر داشته باشیدی و هم برای من پیام سلامتی بدهیدی» و همان‌جا آن پیام را به خودش بازگرداند بود.

اما علیرغم همه اینها، حاج حسن شایانفر در گمنامی و استتار و تحقیق کرد و نوشت و گفت و به

آدم‌ها یاد داد و آنها را به یکدیگر وصل کرد. دریایی از اطلاعات و معلومات بسود ولی وقتی برایش از همان مطالب صحبت می‌کردی، به گونه‌ای گوش فرا می‌داد که فکر می‌کردی هیچ ندیده بودی و بعد که خرده مطالبی را با اتبوهی از اسناد و مدارک و شواهد و اطلاعات ریز و درشت کامل می‌کرد، تازه متوجه می‌شدی آنچه می‌دانستی، فقط ریگی از کوهی دینی بود است! مجموعه ۶۰ جلدی «نیمه پنهان»، بخشی از همین دریای معلومات است که اطلاعات حاج حسن بود که بدون نام و نشان و بعضا به اسامی دیگر منتشر شد. مجموعه‌ای که ضمن ارائه روایت تازه و نو از تاریخ معاصر، به افشای واقعات و حقایق افراد و جریاناتی پرداخت که اگرچه وابسته به بیگانه بوده و از آشنختور محافل معلوم الحال خارجی تغذیه می‌شدند ولی با چهره‌ای ظاهرالصلاح و البته با تسامح و تساهل برخی متولیان و مسئولان، در تبلیغات دولتی و غیر دولتی به پنهانی فرهنگی بدل گردیدند، آن گونه که گویی حق بزرگی بر گردن فرهنگ و هنر این مرز و بوم دارند! و حاج حسن با کتاب‌هایش و باسخنرانی‌هایش و با مصاحبه‌هایش، بساط همین افراد و جریانت وابسته را به هم می‌ریخت. جریاناتی که یک تاریخ مصیبت و خودباختگی و هویت‌زدایی به این ملت و سرزمین تحمیل کرده‌اند.

سال گذشته و ۶-۵ ماهی پیش از رحلتش، وقتی در مصاحبه‌های مفضل با یکی از خبرنگاری‌های داخلی، برای اولین بار با نام و اسم و رسم خود، براساس برخی از اسناد و نوشته‌ها به افشاکری رسانه‌ای علیه همین افراد و جریان‌ها پرداخت، برخی ضدانقلابیون فراری و البته رفقای داخلی آنها به غلیبان درآمدند که از همه مضحک‌تر، اظهار نظر مغلوط و دست و پا شکسته و عصبی مسعود بهنود در «بی بی سی» که خود حاج حسن در کنار آنهاست.